

*

سرمایه‌گذاری در مردم

آموزش در کشورهای کم درآمد

معرفی مقاله

نوشته: تئودور شولتز

ترجمه: سعید قاسمیان - سید جعفر سجادیه

نویسنده این مقاله، تئودور شولتز، که برنده جایزه نوبل و پیشتاز تحقیق و مطالعه در باب اقتصاد آموزش و پرورش و منابع انسانی می‌باشد، مطالعات تحقیقی متعددی در باره نقش آموزش و سرمایه انسانی در افزایش بهره‌وری و رشد اقتصادی دارد. در مقاله حاضر که در اواخر سال ۱۹۸۹ میلادی نوشته شده است، نویسنده بحث را با این موضوع آغاز می‌کند که نرخ بازگشت سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی فوق‌العاده است و آشکارا از نرخ بازگشت هر نوع سرمایه‌گذاری فیزیکی پیشی می‌گیرد. شولتز از کم‌کهای فزاینده^۱ آژانسه‌های بین‌المللی در جهت سرمایه‌گذاری در آموزش ابتدایی در کشورهای کم درآمد حمایت می‌کند و در عین حال بر این باور است که در سرمایه‌گذاریهای آموزشی باید به مسأله ابداع و نوآوری در تمهیدات و مقررات نهادی و سازمانی اولویت داد. نویسنده با برشمردن ۴ دلیل برای نشان دادن اهمیت اقتصادی زیادی که برای آموزش و پرورش در کشورهای کم درآمد قائل است نتیجه می‌گیرد که بازگشت سرمایه‌گذاری در آموزش ابتدایی نه تنها از نرخهای مشابه در آموزش متوسطه و آموزش عالی بالاتر است، بلکه از نرخ بازگشت در سرمایه‌گذاریهای فیزیکی نیز بیشتر است.

ترجمه این مقاله توسط دو نفر از کارشناسان برنامه‌ریزی آموزش و پرورش در سازمان برنامه و بودجه انجام گرفته است. از همکاری آنان در این زمینه سپاسگزاریم و امیدواریم همواره در اشاعه نظرات جدید، فصلنامه تعلیم و تربیت را یاری دهند.

در آغاز، بحث را با موضوع سرمایه انسانی و با طرح این سؤال شروع خواهیم کرد که آیا دانش همان سرمایه انسانی است؟ آیا توانایی سازگاری و انطباق با تحول شرایط اقتصادی را می توان نوعی سرمایه انسانی به حساب آورد؟ اصولاً این سرمایه انسانی تا چه حد به تخصص نیازمند است؟ و بالاخره این پرسش مطرح است که بازگشت سرمایه گذاری در زمینه تخصص گزایی سرمایه انسانی روند فزاینده دارد یا خیر؟

پس از بحث پیرامون مباحث فوق، به بررسی مطالعات و تحقیقاتی خواهیم پرداخت که اخیراً در باره جنبه های گوناگون بازگشت فزاینده سرمایه گذاری در سرمایه انسانی و ارزش اقتصادی آن در فرآیند مدرن سازی کشورهای کم درآمد انجام شده است. در پایان نیز، موضوع آموزش را به عنوان یکی از مهمترین انواع سرمایه انسانی متخصص مورد بررسی قرار خواهیم داد.^۱

مباحث سرمایه انسانی

سرمایه انسانی، عرصه جدیدی در علم اقتصاد است که بر اساس کار تجربی و نظری ۲۵ ساله اخیر شکل گرفته است. پیش از این، هیچیک از اقتصاد دانان در این زمینه تحلیلی ارائه نکرده بودند. حتی در کتاب «سرمایه» کارل مارکس (Karl Marx)، موضوعی با عنوان سرمایه انسانی وجود ندارد. نظریه ایروینگ فیشر (Irving Fisher) در باره مفهوم کلی سرمایه نیز در دوران حیاتش از سوی اقتصاد دانان برجسته پذیرفته نشد. اما من به تازگی به این مهم دست یافته ام که مفهوم سرمایه انسانی، یکی از اجزای متشکله نظریه فیشر بوده است. البته، یادآوری این نکته ضرورت دارد که مسأله نیروی انسانی یا منابع انسانی را نباید با مفهوم سرمایه انسانی یکسان فرض کرد.

اقتصاد دانان غالباً در تشریح رشد اقتصادی، اهمیت ابعاد مختلف سرمایه انسانی را ناچیز گرفته و یا آن را فراموش کرده اند. رابرت لوکاس (Robert Lucas) برای بیان مفهوم تکنولوژی در ارتباط با ذخیره دانش مفید، به طور مختصر و مفید چنین عنوان کرده است که: «دانش انسانی» صرفاً انسانی است و نه چینی، ژاپنی یا کره ای. در واقع، وقتی مسأله تفاوت (تکنولوژی) در کشورهای مختلف مطرح است، موضوع دانش افرادی خاص مد نظر نیست، بلکه منظور این است که زمینه انجام نوع خاصی از مشاهدات عینی فراهم آید و از این طریق امکان تفکر در باره نحوه تصمیم گیری افراد [مختلف با ملیتهای مختلف] برای کسب دانش و میزان تأثیر این تصمیمات بر بهره وری آنان ایجاد شود. آنچه که بدنه اصلی این نظریه را تجسم می بخشد، نظریه «سرمایه انسانی» نام دارد.^۲

آنچه که تاکنون از روی تجربه در باره سرمایه انسانی شناخته شده، عمدتاً بر مطالعات

کلان استوار بوده است. در واقع، تأثیر درآمدی و تولیدی سرمایه انسانی بر تصمیمات و رفتارهای افراد را می‌توان اندازه‌گیری و بیان کرد. اما این نکته نیز آشکار شده است که سنجش اقتصادی سرمایه انسانی در ابعاد کلان امری بس دشوار است.

بخش اعظم دانش بشری در باره سرمایه انسانی را می‌توان به‌طور اجمال در موارد زیر عنوان کرد:

۱ - آن نوع سرمایه انسانی که در حال حاضر توسط مردم کشورهای توسعه یافته کسب شده، عمدتاً در برگیرنده سرمایه انسانی متخصص است.

۲ - رابینسون کروزوئه (Rabinson Crusoe) یا یک خانواده کشاورز خودکفا و یا جمعیتی محدود در جزیره‌ای کوچک که هیچگونه مبادلات تجاری با سایر انسانها ندارند، اصولاً انگیزه‌ای برای تشکیل سرمایه انسانی متخصص ندارند و یا کم انگیزه‌اند.

۳ - در فرایند مدرن سازی اقتصادی کشورهای کم درآمد، نرخ افزایش سرمایه انسانی بالاتر از شاخص مشابه در سرمایه‌های فیزیکی (که قابلیت احیا دارند)، می‌باشد.

۴ - سرمایه انسانی، بهره‌وری نیروی کار و بهره‌وری سرمایه فیزیکی را به‌طور همزمان افزایش می‌دهد.

۵ - در جوامعی که از غنای بیشتر سرمایه انسانی برخوردار است، بهره‌وری مردم با هر سطح مهارت بیشتر از بهره‌وری در جوامعی است که سرمایه انسانی در سطح پایینی قرار دارد.

۶ - افزایش نرخ بازگشت به مقیاس که با تخصص‌گرایی در سرمایه انسانی امکان‌پذیر است، سبب می‌شود تا بازرگانی بین‌المللی دو جانبه در زمینه تولیدات مشابه و بین کشورهای مشابه به‌وجود آید.

۷ - ایده مشهور آدام اسمیت (Adam Smith) مبنی بر اینکه چگونگی تقسیم نیروی کار به گسترده‌گی بازار بستگی دارد، بیانگر مزیت تخصصی شدن کارها از جمله سرمایه انسانی است.^۲ علمای اولیه علم اقتصاد، به هنگام اندازه‌گیری‌ها و سنجش‌های اقتصادی، با آمارها و اطلاعات پراکنده و غیرمنسجمی روبرو بودند و در واقع، به آمار و اطلاعات دسترسی نداشتند. به همین دلیل، بیشتر به مشاهدات مستقیم خود متکی بودند و همین امر ما را مجاب می‌کند که به داده‌هایی اعتماد کنیم که آنها با تلاش فراوان به‌دست آورده‌اند و به لحاظ نظری نیز قابل اثبات و مجاز می‌باشند. بیش از این، نیاز به تفکر نیست.

۱ - در طول دهه پنجاه، مطالعات اقتصادی معتبری که در باب اندازه‌گیری و سنجش، توسط اقتصاد دانان و با همکاری دفتر ملی تحقیقات اقتصادی^۲ انجام شد، تغییراتی را بدون دلیل مشخص در میزان مجموع بهره‌وری هر یک از عوامل، که با اسامی جزء باقیمانده^۵ و مقدار

مجهول^۶ مشخص می‌شد، آشکار ساخت. در توجیه این مقدار مجهول، برخی از اقتصاددانان بر این باور بودند که اطلاعات پایه کلاً نادرست است. سایر اقتصاد دانان «... این تحولات را به‌عنوان پیشرفت تکنیکی و پیشروی در علم و دانش...» قلمداد کردند. از این رو، موضوع تبیین و توضیح نقش رشد در کل تولید، حل نشده باقی ماند.^۷

بازنگری گذشته، ضرورت تبیین و تحلیل نظریات و عقایدی را که نسبت به افزایش محصول مشاهده شده در برابر افزایش میزان معینی از عوامل تولید بیان شده‌اند، آشکار می‌سازد.

۲ - مطالعات دنیسون (Denison) و نیز یورگنسن (Jorgenson) و گرلیش (Griliches) برای تحقیق در این زمینه، تا حدودی بزرگ‌نما و مشغول‌کننده ذهن به نظر می‌رسند. این سه تن، همچنین داده‌های پایه را اصلاح و بهبود بخشیدند. اما، در یک سری مباحثات و برخوردهای جدی که عمدتاً مربوط به اختلاف نظرشان در باره روشهای اندازه‌گیری و تبیین بود، به توافق نرسیدند. امروزه، تحقیقات این سه اندیشمند، به‌عنوان مدارک و منابع علم اقتصاد دارای اهمیت ویژه‌ای است.^۸ در باور دنیسون، بخش اعظم رشد تولید ملی در دوران پس از جنگ جهانی دوم، ناشی از افزایش بهره‌وری بوده است. لیکن، از دیدگاه یورگنسن و گرلیش، تقریباً تمامی رشد تولید ملی به افزایش نهاده‌های تولید بستگی داشته است.^۹

در تلاشهای اولیه‌ای که به‌منظور ایجاد جایگاه سرمایه انسانی در علم اقتصاد به عمل می‌آورد، از مفهوم جامعی سود جستم که فشر در باره سرمایه ارائه کرده بود. البته، در اولین سری تخمین‌هایم در زمینه «تشکیل سرمایه از طریق آموزش»^{۱۰}، دیدگاهی بسیار نزدیک به یورگنسن و گرلیش داشتیم. لیکن، این روزها، در بازنگری گذشته این احساس به من دست می‌دهد که انتشار و ارائه تخمین‌هایم در مواردی چون ذخیره‌ها و سرمایه‌های فیزیکی قابل احیاء سرمایه آموزشی مستتر در نیروی کار و سرمایه حاصل از آموزش ضمن خدمت در سالهای ۱۹۲۹ و ۱۹۵۷ در ایالات متحده آمریکا، تا چه حد متهورانه و در عین حال ساده لوحانه بوده است. اما به‌ر حال، نیازی به گفتن نیست که در آن زمان، من در هواداری و گرایش نسبت به نگرش یورگنسن و گرلیش در برابر دیدگاه دنیسون، برخوردی انفعالی داشتم.^{۱۱}

بعدها، از طریق تجربه ضمن کار، این نکته برایم روشن گشت که فرضیه ساده‌ای همچون همگنی سرمایه، مسأله‌ای غامض در تئوری سرمایه است. علاوه بر آن، این موضوع برایم ثابت شد که امکان تبدیل ناهمگنی سرمایه‌های گوناگون به ذخیره‌های سرمایه‌ای همگن در اثر تحولات اقتصادی، فرضیه‌ای بدون پشتوانه و غیر قابل دفاع است.

در نتیجه، بر آن شدم تا نظری عمیق‌تر به دیدگاه دنیسون داشته باشم. به نظر می‌رسد هدف اصلی دنیسون از مطرح کردن اصطلاح «میزان افزایش محصول به ازای هر واحد نهاده»،

یادآوری اهمیت و نقش عوامل تولید باشد. وی برای توضیح و تبیین تغییرات معین میزان محصول به ازای تغییرات مشخص در هر واحد نهاده، ۱۲ مورد را برشمرده است. برخی از این دوازده مورد توصیفی، این خصیصه را دارند که برای دستیابی به سر منشأ بازگشت سرمایه انسانی، زمینه‌های تحلیل بیشتر را فراهم می‌سازند.

بی‌تردید میزان دخالت و تأثیر سرمایه انسانی در رشد اقتصادی، تا حد زیادی به فرایند کسب تخصص بستگی دارد. لیکن، دیدگاه ما نسبت به تخصص‌گرایی تاکنون کوتاه‌فکرانه بوده است. در واقع، به میزان افزایش تخصص در طول زمان توجهی نکرده‌ایم. مثلاً در بخش صنعت، تنها نمونه موجود برای بیان اهمیت تخصص، کارخانه سنجاق‌سازی آدام اسمیت (Adam Smith) است. اما با عشق و ذوق فراوان، چنین تصور می‌کنیم که در کشاورزی، چیزی شبیه کارخانه سنجاق‌سازی به عنوان الگوی تخصص وجود ندارد. در تجارت بین‌المللی نیز، از گذشته دور تا کنون، تخصص و تخصص‌گرایی، بخشی از تئوری تجارت و کاربردهای آن را به خود اختصاص داده است.

دانیل گروس (Daniel Gros) در مطالعه اخیر خود ثابت کرده است که تجارت دو جانبه کالاهای مشابه بین کشورهای یکسان را می‌توان برحسب نرخهای فزاینده بازگشت به مقیاس تبیین کرد. دستیابی به این نرخها، عموماً از طریق تخصص‌گرایی در سرمایه انسانی خاص این بخش، امکان‌پذیر می‌باشد.^{۱۲}

اما موضوع مصونیت کشاورزی نسبت به تخصص‌گرایی ویژه‌ای که نیازمند سرمایه انسانی متخصص باشد، قسمتی از فرهنگ متداول اقتصاد شده است. در حقیقت، کشاورزی، امروزی، رایبسون کروژونه دیروز نیست، به این معنا که موقعیت اقتصادی و هدف او خودکفایی نیست. در این مورد، بیان موقعیت یک کشاورز متخصص کشت ذرت در منطقه مناسب این کشت گویای نکاتی چند خواهد بود. چنین کشاورزی، برای تولید تخم مرغ و گوشت مرغ مورد نیاز خود، دیگر تعدادی مرغ و خروس نگهداری نمی‌کند. وی به منظور تأمین نیازهای خانواده خود چند رأس گاو برای تولید لبنیات و باغی بزرگ برای تولید سبزیها و میوه ندارد و می‌تواند مواد غذایی و مایحتاج خود را از بازار خریداری کند. این وضعیت همچنین در مورد برق، بنزین به عنوان سوخت، خدمات تلفنی و آب مخصوص کشاورزی که بندرت از منابع خارج مزرعه تأمین می‌شود (و کشاورز برای آن پول می‌پردازد)، مصداق دارد. این کشاورز دیگر بذرت مورد نیاز خود را رأساً تولید نمی‌کند؛ بلکه از بذرت اصلاح شده‌ای استفاده می‌کند که مناسب منطقه‌اش انتخاب شده باشد. هزینه‌های تولید ذرت برای این کشاورز عمدتاً شامل نهاده‌هایی است که در بخش صنعت تولید می‌شود. امروزه، در زمینه تولید و پرورش دام، برخی کشاورزان در تولید دامهای مادر تخصص یافته‌اند. کشاورزانی دیگر در تلقیح مصنوعی و نگهداری دام از

طریق تغذیه مصنوعی تخصص دارند. برخی به تربیت دامهای گوشتی اشتغال دارند و دسته‌ای نیز برای عرضه دامهای پروار و تأمین نیازهای بازار، دامهای خود را تا حد ممکن پرورش می‌دهند. در مناطقی از هندوستان، تخصص در تولید و بکارگیری حیوانات اهلی توسط کشاورزان سابقه‌ای دیرینه دارد. با این حال، این ضرب‌المثل که کشاورزان در کلیه فعالیت‌های تولیدی خود دانا و همه کاره‌اند و در عین حال در هیچ زمینه‌ای صاحب تخصص لازم نیستند، همچنان پا برجاست.

در حال حاضر، کاملاً آشکار است که تخصص و تخصص‌گرایی در شهرها و کارخانجات، بازرگانی، صنایع ماشینی و صنایع سنگین و سبک حضور دارد. بی‌تردید، اقتصاددانان نیز همچون سایر اندیشمندان با این امر مخالفتی ندارند که به عنوان یکی از گروه‌های حرفه‌ای تولیدکننده دانش به حساب آیند. بر این مبنا، باید به مسأله تولید و توزیع علم و دانش در ایالات متحده به سرپرستی آقای فریتز ماچلپ (Fritz Machlup) اشاره‌ای داشته باشم. کتاب آقای ماچلپ که به سال ۱۹۶۲^{۱۳} انتشار یافت، دارای رگه‌هایی غنی از اطلاعاتی است که در باره شبکه وسیعی از تخصص‌های موجود تهیه شده است. وسعت و پیچیدگی حرفه تولید دانش دلالت بر تخصص دارد و تا اندازه زیادی، بهره‌وری حرفه‌ها را توجیه می‌کند.

یکی از خصیصه‌های مهم و بارز سیستم اقتصادی مترادف ما در دوران کنونی، مسأله رشد سرمایه انسانی است. واقعیت این است که عدم رشد سرمایه انسانی مترادف با کار بدنی طاقت‌فرسا و درآمد کم برای اکثریت مردم می‌باشد و اقلیتی که از بکارگیری ثروتشان کسب درآمد می‌کنند، کار بدنی زیادی ندارند و درآمدشان نیز کم نیست. برای درک بهتر موضوع، تصویری را در نظر بگیرید که ویلیام فالکنر (William Faulkner) از هیأت یک کشاورز فقیر تنها در حال انجام کار در اولین ساعات بامداد ترسیم کرده است: «مردی بدون مهارت و دانش که بطور دهشتناکی در برابر هیچ فرو می‌ریزد.»

در هر حال، هر کجا به بررسی افزایش درآمدهای ناشی از کار در طول زمان روی آوریم، مشاهده خواهیم کرد که، تخصص، سرمایه انسانی و بهره‌وری، پایایی هم پیش می‌روند. مطالعات اخیر آشکار ساخته است که سرمایه انسانی متخصص منبعی مهم برای افزایش نرخهای بازگشت است.

نظریه سرمایه انسانی، بیانگر انگیزه سرمایه‌گذاری در سرمایه‌های انسانی ویژه می‌باشد. بر اساس مطالعات اخیر بکر (Becker) «نرخهای فزاینده بازگشت سرمایه انسانی متخصص، نیروی قوی است که توزیع نیروی کار را با توجه به تخصیص زمان انجام می‌دهد و در زمینه سرمایه انسانی بین زنان و مردان متأهل سرمایه‌گذاری می‌کند»^{۱۴}.

سرمایه انسانی در بخش کشاورزی:

همانگونه که ذکر شد، در دنیای کنونی تخصص و رشته‌های آن فراوانند و اثرات بازگشت به‌مقیاس نیز به‌خوبی درک شده است. بر اساس مفاد کتاب جامع دین جمیسون (Dean Jamison) و لارنس لو (Lawrence Lau)، آموزش کشاورزان، توانایی مستقیم آنان را در انطباق با شرایط مدرن‌سازی کشاورزی افزایش می‌دهد.^{۱۵} پی. چودری (D. P. Chaudhri) از اولین پیروانی بود که نشان داد «آموزش کشاورزان در واقع، تأثیر فراوانی در موفقیت آنان برای نوسازی کشاورزی داشته است».^{۱۶}

فینیس ولس (Finis Welch) نیز موفق شد تا اثرات ناشی از کار^{۱۷} و «اثرات خاص»^{۱۸} آموزش را از یکدیگر تفکیک نماید.^{۱۹} بر اساس یافته‌های او نرخهای مطلوب بازگشت آموزش و آموزش عالی برای کشاورزان عمدتاً ناشی از اثرات مستقیم آموزش می‌باشد. این توانایی مستقیم اکتسابی، در واقع شکل تخصصی سرمایه انسانی می‌باشد.

انگیزه‌های اصلی بکارگیری سرمایه انسانی

امّا، روزن (Rosen) در کتاب خود با عنوان «تخصص‌گرایی و سرمایه انسانی» با این مباحث اساسی به‌مخالفت برخاست.^{۲۰} وی اصولاً چنین استدلال می‌کند که: «انگیزه‌های تخصص‌گرایی، اشتغال به‌حرفه‌ها و ایجاد مزیت نسبی از طریق سرمایه‌گذاری، از نرخهای فزاینده بازگشت استفاده از سرمایه انسانی نشأت می‌گیرد. خصیصه تفکیک‌ناپذیری،^{۲۱} دلالت بر مستقل بودن قسمتی از هزینه سرمایه‌گذاری ثابت از بهره‌گیری‌های بعدی می‌باشد. از این رو، به‌هنگام آغاز استفاده از سرمایه انسانی، نرخ بازگشت افزایش می‌یابد و با بکارگیری گسترده مهارت‌های تخصصی، به‌بالا‌ترین میزان خود می‌رسد. افراد مستعد و هوشمند نیز به‌همین نسبت دارای انگیزه‌هایی برای تخصصی کردن سرمایه‌گذارهای خود در کسب مهارت‌های گوناگون هستند و به‌همین دلیل با یکدیگر مبادله مهارت می‌کنند. حتی اگر تکنولوژی تولید بازگشت به‌مقیاس ثابتی را نشان دهد.

بهره‌وری فوق‌العاده زیاد اقتصاد توین و در عین حال پیچیدگی آن تا اندازه‌زیادی به‌تخصص و تخصص‌گرایی مربوط می‌شود.»

نظریهٔ گروس دربارهٔ تأثیر سرمایه انسانی^{۲۲}

دیدگاه گروس از دو بخش تشکیل شده است. بخش اول آن که قبلاً مطرح شد، به‌تبیین بازرگانی بین‌المللی دو جانبه در زمینه تولیدات همانند، بین کشورهای مشابه اختصاص دارد و عمدتاً به توضیح نرخهای فزاینده بازگشت به‌مقیاس، که در صورت وجود سرمایه انسانی

متخصص امکان‌پذیر است، می‌پردازد. در بخش دوم، که به‌بازرگانی بین‌المللی بستگی ندارد، گروس چنین القا می‌کند که اصولاً وجود رابطه‌ای مثبت بین اندازه کارگاه و سرمایه‌گذاری در هر واحد نیروی انسانی انکارناپذیر است. علاوه بر آن، اینطور اظهار شده است که کارگاههای بزرگتر باید نیروی کاری داشته باشند که نسبتاً از سرمایه انسانی با تخصصهای ویژه و سطح بالا برخوردار باشند. داده‌هایی که گروس ارائه می‌کند، از دیدگاه کلی وی حمایت می‌کنند.

دیدگاه لوکاس^{۲۳}

لوکاس (Lucas) برداشت خود از «اثرات اضافی» سرمایه انسانی را دارای نقشی محوری می‌بیند. این اثرات از شخصی به شخص دیگر منتقل می‌شود و از طرف دیگر، مردم در محیطی که دارای سرمایه انسانی بیشتر است، با هر سطح مهارتی، از بهره‌وری بیشتر برخوردارند و بالاخره، سرمایه انسانی بهره‌وری سرمایه‌های فیزیکی و نیروی کار را به‌مراه هم ارتقا می‌بخشد. لوکاس انباشت سرمایه انسانی را فعالیتی اجتماعی و به‌معنای «درگیر کردن گروههای مردم در فعالیتهای اجتماعی» می‌داند «به‌طوری‌که مشابه آن در انباشت سرمایه فیزیکی متصور نیست.»

هم‌اکنون بررسی وابستگی متقابل میان تخصص‌گرایی، سرمایه انسانی و رشد در صدر موضوعات تحقیقی تعداد فزاینده‌ای از اقتصاددانان قرار گرفته است. دیدگاه تنگ‌نظرانه ما نسبت به تخصص‌گرایی نیز از راههای مناسبی در حال تصحیح است. تحقیقات به‌عمل آمده نشان می‌دهد که تخصص‌گرایی، سرمایه انسانی متخصص، نرخهای فزاینده بازگشت سرمایه و رشد اقتصادی همپای هم رشد می‌کنند.

تصور آموزش به‌عنوان سرمایه انسانی

در حال حاضر، کادر تحقیقاتی بانک جهانی در زمینه آموزش به‌مجموعه‌ای چون کندوی عسل با تولید و بهره‌دهی فراوانی بدل گشته‌اند.

اگرچه آگاهی بانک جهانی درباره اقتصاد آموزش و پرورش در سطح بالایی است، لیکن وامها و اعتباراتی که تاکنون به‌منظور افزایش ذخیره سرمایه انسانی و از آن جمله آموزش و پرورش تأمین شده است، بسیار اندک بوده و در آینده نیز چنین خواهد بود. این امر احتمالاً به‌دلیل آن است که مهارتهای عملیاتی و مدیریتی برای تأمین اعتبار و پرداخت وام به‌منظور افزایش ذخیره سرمایه فیزیکی در کشورهای کم‌درآمد، کفایت لازم برای افزایش ذخیره سرمایه انسانی را ندارد.

در قسمتهای آینده، مجدداً به‌این ارزیابی خواهیم پرداخت. اما، قبل از آن، ناگزیرم به‌طور

اختصار به برخی هزینه‌های اقتصادی اشاره کنم که از تنوع زبانها ایجاد می‌شود. علاوه بر آن، اهمیت اقتصادی تواناییهای کسب شده در خواندن و نوشتن را مورد بررسی قرار خواهم داد. در حال حاضر، قادر نیستم درباره اقتصاد زبانها،^{۲۵} تحلیل جامعی ارائه دهم. در واقع، وقتی که مشغول تهیه رساله فارغ التحصیلی خود بودم، دانستن دو زبان خارجی (فرانسوی و آلمانی) برای کسب دکترا در رشته اقتصاد الزامی بود. اما امروزه، زبان انگلیسی کفایت می‌کند. امکان دارد برخی هم ریاضیات را کافی بدانند! در هر حال، پس از جنگ جهانی دوم، زبان انگلیسی، زبان بین‌المللی علم اقتصاد شده است.

بنابراین، در ایالات متحده آمریکا، هزینه‌های آموزش این زبان خارجی بخصوص، بطور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته است. اما، در کانادا، هزینه آموزش زبان دوم برحسب زمان لازم برای یادگیری آن زبان، احتمالاً سنگین خواهد بود. در بسیاری از نقاط آفریقای مرکزی و در برخی مناطق کم درآمد، زبانها و گویشهایی وجود دارد که تنها مخصوص جوامع محلی بسیار محدود و کوچکی است؛ در نتیجه با توجه به هزینه آموزشهای مدرسه‌ای در این زبانها یا لهجه‌ها، ارزش اقتصادی این نوع سرمایه انسانی تخصصی بسیار ناچیز خواهد بود. البته استثناهایی وجود دارد، و آنهم هنگامی است که بخواهیم این زبانها را برای دادن آگاهی‌های عمومی به مردم بیسواد مناطق خاص از طریق رادیو بکار ببریم.

به امید آنکه در آینده، کتاب جامع و کاملی در مورد اقتصاد زبانها داشته باشیم.

مهم‌ترین دلایل من برای آنکه اهمیت اقتصادی زیادی برای آموزش در کشورهای کم درآمد قائم به‌قرار زیر است:

الف: تواناییهای کسب شده در زمینه خواندن (به‌صورت کارآ) و نوشتن (بطور صحیح و کامل)، نقشی اساسی در دستیابی به رشد اقتصادی مدرن دارد و بطور کلی پیش‌نیازهای سرمایه‌گذاری بیشتر در سرمایه انسانی متخصص از طریق آموزش متوسطه و سطوح بالاتر می‌باشند تا جایی که فرد، دانشمند و یا استادی برجسته و متخصص شود. اگر در این زمینه بخواهیم تصویری تاریخی و مستند از چشم‌انداز سواد ارائه دهم، کتاب جفری بروکس (Jeffery Brooks) با عنوان «وقتی که روسیه خواندن را یاد گرفت» بهترین گواه خواهد بود.^{۲۶}

ب: این تواناییهای ارزشمند تا اندازه زیادی در سالهای اولیه تحصیل کسب می‌شود.

ج: هزینه‌های واقعی یادگیری خواندن و نوشتن در اولین سالهای آموزش، در پایین‌ترین حد می‌باشد.

د: اگرچه هزینه‌های واقعی یادگیری خواندن و نوشتن در اولین سالهای آموزش ابتدائی

در پایین‌ترین حد می‌باشد ولی این هزینه‌ها همراه با افزایش ارزش وقت دانش‌آموزانی که به‌سز رشد و بلوغ می‌رسند، افزایش می‌یابد.

ه: تواناییهای خواندن و نوشتن، عناصر اصلی و غیر قابل جانشین کیفیت سرمایه انسانی هر جمعیتی می‌باشند.

نکته مهم آنکه به‌طور کلی نرخهای بازگشت سرمایه در آموزش ابتدائی، نه تنها از نرخهای مشابه در آموزش متوسطه و آموزش عالی بالاتر است، بلکه از نرخ بازگشت در سرمایه‌گذاریهای فیزیکی نیز بیشتر است. اثرات چنین دانشی از نقطه نظر تخصیص منابع روشن و متقاعد کننده است.

با اینهمه، بانکها درصدد تأمین منابع مالی برای آموزش ابتدائی نیستند. در واقع، مدیران و دست‌اندرکاران بانکها، هم از روی تجربه و هم از طریق آموزش، به‌عملکرد و نقش سرمایه‌گذاری فیزیکی واقف گشته‌اند. اما، مفهوم سرمایه انسانی در نظر آنان عبارتی مضحک و خیال‌پردازانه است که تا وقتی در مرحله شعار و آرمان‌خواهی باشد، بی‌خطر و بی‌ضرر است. بانک جهانی نیز در این مورد مستثنی نیست. به بیان بهتر، هنگامی که مسأله تأمین وام پیش می‌آید، سرمایه انسانی برای بانک جهانی موضوعی غیرملموس بشمار می‌رود. بنابراین، پرداخت وامهای مربوط به سرمایه انسانی، حتی اگر از نرخ بازگشت به سرمایه بالایی هم برخوردار باشد، مردود اعلام می‌شود.

اما خوشبختانه یا بدبختانه، بانک جهانی ملزم به این نیست که در این زمینه وامهای سودآور پرداخت نماید. این بانک دارای آژانس بین‌المللی توسعه^{۲۶} است که روزه‌ای گشاده برای اعطای وام با بهره کم است. بهره اعتباراتی که آژانس بین‌المللی توسعه دریافت می‌کند آنچنان ناچیز است که عملاً می‌توان عنوان کمک‌های بلاعوض^{۲۷} به آن داد، مشروط بر آنکه کشور دریافت کننده بهای سیاسی دریافت چنین وامهایی را بحساب نیاورد.

کل تعهدات اعتباری آژانس بین‌المللی توسعه که از سال ۱۹۶۲ آغاز شد، تا سال ۱۹۸۲ (که آمارهای آن موجود است) جمعاً به ۲۶۷ میلیارد دلار بالغ می‌شود و اگر برحسب قیمت‌های سال ۱۹۸۲ محاسبه شود، معادل ۴۳ میلیارد دلار خواهد بود. از این میزان، کمتر از ۶ درصد به بخش آموزش اختصاص یافته است. کسی چه می‌داند که از این مقدار اعتبارات تخصیص داده شده به بخش آموزش، چند درصد به آموزش ابتدائی اختصاص داده شده است؟ تا آنجا که من می‌دانم، سهم بسیار ناچیزی برای افزایش ذخیره انسانی که در آموزش ابتدائی ایجاد می‌شود، در نظر گرفته شده است.

لازم به ذکر است که بارها و بارها، تردید خود را نسبت به عملیات بانکی خاصی ابراز داشته‌ام که مسأله وامهای بانک جهانی برای سرمایه‌گذاری در تشکیل سرمایه فیزیکی را با اعتبارات آژانس بین‌المللی توسعه، ترکیب و مخلوط می‌کند. بدون تردید، این رویه روش سازماندهی و اجرایی مطلوبی نیست، زیرا این تمایل را برمی‌انگیزد تا اعتبارات آژانس

بین‌المللی توسعه را در جهت تقویت، پیشبرد و حمایت از ارزش اعتبار و امسهای آسیب‌پذیر سرمایه فیزیکی بکار برد.
لوازم و ضروریات سازمانی و نهادی مناسب برای سرمایه‌گذاری در بخش آموزش در کشورهای کم درآمد کاری خاتمه نیافته است. باید آن را در صدر تلاشهای خود قرار دهیم. اینک زمان ابداع و ابتکار است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* این مقاله از مجله Economics of Education Review جلد ۸ شماره ۳ سال ۱۹۸۹ ترجمه شده است. عنوان مقاله از این قرار است:

Investing in People: Schooling in Low Income Countries



زیر نویسہا:

1. Theodore W. Schultz (1972) Human capital: policy issues – and – research opprunities. In Human Resources, NBER, pp. 1 – 84 New York, Columbia University Press.
2. Robert E. Lucas, Jr (1985) On the mechanics of economic development. Marshall Lecture Cambridge University, May 1985.
3. Sherwin Rosen –1983) Speicalization and hunan capital, J. Labor Econ. 1,43 – 49.
- 4 – National Bureau of Economic Research
- 5 – Residual
- 6 – Measure of Our Ignorance
7. D. W. Jorgenson and Z. Griliches (1967) The explanation of productivity change, Rev. Econ, Studies 249 – 283.
8. Five of the principal publications on these issues appear in U. S. Department of Commerce, publication Survey of Current Business, The Measurement of Productivity, Part II, May 1972, Vol 52, No. 5, pp. 1 – 111. It is also available as Reprint 244 of the Brookings Institution, Washington. D. C.
9. U. S. Department of Commerce, Ibid., P. I.
10. Opportunities (1972) In Human Resouces. New York: National Bureau of Economic Research pp. 1–84.
11. Theodore W. Schultz (1960) Reflections on investment in man. J. Polit. Econ. 68, 57, 583,
12. Daniel Gros (1984) Increasing returns and human capital in international trade. Ph. D. Dissertation University of Chicago.
13. Fritz Machlup (1962) The Production and Distribution of knowledge in the United states. Princeton, NJ: Princeton University Press.
14. Gary S. Becker (1985) Human capital, effort, and the sexual division of labor, J, Labor Econ. 3(1), 533–558.
15. Dean T. Jamison and Lawrence, J. Lau (1982) Farmer Education and Farm Efficiency, Baltimore: The John Hopkins University Press, xviii + 292 pages.
16. D.P. Chaudhri, Education and agricultural productivity in India. Ph. D. Dissertation, Department of Economics, University of New Delhi, unpublished.
17. Work Effect
18. Allocative Effect

19. Finis Welch (1970) Education in production. J, poli. Econ. 78, 35-39.
20. Scherwin Rosen (1983) Specialization and human capital. J. Labor Econ. I(1), 43-49.
21. Indivisibilities
22. Daniel Gross, already cited.
23. Robert E. Lucas, Jr (1985) On the mechanics of economic development, Marshall Lecture, Cambridge University, May 1985. I am dependent on a draft dated March 1985.
24. External Effects
25. Economics of Languages
26. Jeffrey Brooks (1985) When Russia Learned to Read: Literacy and Popular Literature, 1861-1917. Princeton, JN: Princeton University Press, XXii + 450 pp. See especially Chapter I on Uses of Literacy; and Chapter II on Primary Schooling.
27. IDA; International Development Agency
28. Free Funds

